

## «بررسی تلویح گفتاری «بدنشان» در شاهنامه فردوسی با تکیه بر اصول گرایس»

### چکیده

تلویح گفتاری «بدنشان» در شاهنامه فردوسی در بافت‌های مختلفی به کار رفته است. این تلویح، مدل‌های ضمنی متعددی را القاء می‌کند. تلویح، ابزاری زبانی است که به شکلی هنرمندانه، معانی ضمنی را منتقل می‌کند. «گرایس» (Grice)، عامل مهم ایجاد تلویح را تخطی از چهار اصل در گفت‌وگو می‌داند. این پژوهش با رویکرد اصول گرایس به تحلیل و بررسی تلویح «بدنشان» پرداخته است. هدف از پژوهش، تحلیل منطق محاکاتی و تکرار این تلویح در بافت‌های مختلف و استنباط مدل‌های مناسب در داستان‌های شاهنامه است. فواید این پژوهش، شامل واکاوی بافت‌های زبانی، غیرزبانی، درک و دریافت مدل‌های مناسب «بدنشان» است. همچنین درک و فهم متون کلاسیک، تأثیر تلویحات در مناسبات انسانی و تقویت مهارت استنباط، از فواید دیگر پژوهش است. در این جستار، ابتدا مفهوم گفتار تلویحی، انواع آن و اصول چهارگانه گرایس، تبیین گردیده است و سپس یافته‌ها با منابع کتابخانه‌ای تحلیل و توصیف شده‌اند. از نتایج پژوهش به موارد ذیل اشاره می‌شود: این تلویح در دو نوع قراردادی و خاص بازتولید شده است. نوع قراردادی خارج از مکالمه است؛ گفتمان، بافت و معانی ضمنی در ایجاد آن تأثیری نداشته است. نوع خاص که هدف اصلی پژوهش و در فضای مکالمه است؛ بافت زمان، مکان و گفتمان در ایجاد آن تأثیر بسیاری داشته است و معانی ضمنی متعددی دارد. همچنین تلویح «بدنشان» در بستر باورهای فلسفی، مذهبی، طبقاتی، سیاسی، اجتماعی و روان‌شناختی ایجاد شده است. در نهایت، با توجه به اصول گرایس، تلویح «بدنشان» در شاهنامه زمانی ایجاد شده که اصول کمیت، کیفیت، موضوعیت و شیوه در مکالمه رعایت نشده است.

کلیدواژه: شاهنامه، بدنشان، تلویح، اصول گرایس

شاهنامه فردوسی، به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین آثار حماسی زبان فارسی، صرفاً بیانگر داستان‌های تاریخی و اسطوره‌های ایران باستان نیست، بلکه گنجینه‌ای غنی از زبان و فرهنگ ایرانی را نیز در خود جای داده است. این اثر ارزشمند از طریق بهره‌گیری از عناصر زبانی و بلاغی، به خلق گفتمانی پویا و چندلایه پرداخته است. بررسی زبان شاهنامه، به‌ویژه در حوزه تلویح‌های گفتاری، می‌تواند ابعادی از این گفتمان را آشکار سازد که به فهم بهتر شخصیت‌ها و روابط میان آن‌ها کمک می‌کند. یکی از پدیده‌های زبانی که در این اثر به چشم می‌خورد، استفاده از تلویحات گفتاری برای اشاره به ویژگی‌های منفی و تحقیرآمیز افراد است که در قالب واژه‌ای چون «بدنشان» نمود می‌یابد.

بدنشان در کلیه یافته‌ها به صورت کنایه صفتی به کار رفته است؛ صفتها در ایجاد تلویح نقش مهمی دارند. «صفات بیانگر، نقش مهمی در بیان احساسات، نگرش‌ها و ارزیابی‌ها دارند و به عنوان بخشی از ظرفیت‌های ضمنی بررسی می‌شوند (پوتس، ۲۰۰۵: ۱۵۳). پوتس در کتاب خویش یک فصل را به صفتهای بیانگر اختصاص داده و نقش آنان را در ایجاد تلویح بررسی نموده است.

اصطلاح «بدنشان» در شاهنامه معمولاً برای توصیف دشمنان، رقیبان یا افرادی به کار می‌رود که به دلایل اخلاقی، فرهنگی، اجتماعی یا سیاسی، منفی ارزیابی می‌شوند. این واژه، علاوه بر بار معنایی صریح خود، در بسیاری از موارد به‌عنوان وسیله‌ای برای انتقال معانی ضمنی و پنهان به کار می‌رود که نیازمند تحلیل دقیق بر مبنای اصول زبان‌شناسی کاربردی و تحلیل گفتمان است. از این منظر، نظریه تلویحات گفتاری «گرایس» به‌عنوان چارچوبی کارآمد می‌تواند در تبیین چگونگی ایجاد و تفسیر این معانی ضمنی، نقشی محوری ایفا کند.

نظریه تلویحات گفتاری گرایس با ارائه اصول همکاری مکالمه‌ای، به بررسی نحوه انتقال معنا از طریق رعایت یا نقض این اصول می‌پردازد. این نظریه، امکان تحلیل و تبیین معنای پنهان واژگانی مانند «بدنشان» را از طریق مشاهده نحوه استفاده آن در گفت‌وگوها و توصیفات شخصیت‌ها در شاهنامه فراهم می‌آورد. بنابراین، مطالعه تلویح گفتاری «بدنشان» بر مبنای اصول گرایس، می‌تواند به شناسایی چگونگی تأثیر این اصطلاح بر گفتمان‌های مختلف داستان‌ها و روابط میان شخصیت‌ها کمک کند.

تلویح گفتاری به استفاده از مفاهیم غیرقطعی و ضمنی در یک گفتار یا متن اشاره دارد. هدف از تلویح، انتقال افکار و مفاهیم پنهانی و ضمنی است. بررسی تلویح، تأثیرات عمیقی بر فهم مخاطب دارد و از طریق آن امکان گشایش مفاهیم پیچیده‌تر و چندبعدی فراهم می‌شود. مخاطب برای درک کامل معنای تلویح نیاز به توجه و بررسی عناصر مختلفی دارد. در شاهنامه فردوسی در ابیات متعددی از تلویح «بدنشان» استفاده شده است. گاهی خارج از فضای مکالمه به کار رفته و افرادی را به آن منتسب کرده است. مانند: راوی که گرسبوز را به کرات بدنشان خوانده است. با توجه به

کنش گرسیوز در ماجرای کشته شدن سیاوش، مدلول معین و واضحی دارد. علاوه بر آن، در موارد متعددی در مکالمه تولید شده است و شاهان، پهلوانان و شاهزادگان یکدیگر را بدنشان خوانده‌اند. این تلویح در بافت‌های مختلف به یک معنی نیست؛ در داستان زال، سام با دیدن نوزاد، (زال) در مکالمه با پروردگار او را بدنشان می‌خواند. در نبرد رستم و جویان، رستم، از این تأثیر القایی استفاده و جویان را بدنشان معرفی می‌کند، اسفندیار نیز در اثناء نبرد با شنیدن خبر کشته شدن پسرانش، رستم را دوبار به فاصله دو سه بیت بدنشان می‌خواند. در رویارویی بهرام چوبینه و ساوه‌شاه و نبرد بهرام و خسرو پرویز و... این تلویح تکرار می‌شود. آیا بدنشانی که سام و اسفندیار استفاده کرده‌اند؛ می‌تواند به یک مدلول خاص اشاره کند و با هم برابر باشد؟ این تلویح، با توجه به بافت متن، بی‌درنگ قابل تفسیر نیست و دلالت ضمنی آن می‌تواند قابل تفسیر و تشریح باشد و آن‌گاه است که بدنشانی نوزاد، (زال) پهلوان، رستم، خسرو پرویز و غیره، هر کدام می‌تواند به معانی ضمنی مناسبی اشاره کند. برای پی‌بردن به لایه‌های معنای ضمنی باید عناصر متعدد، موقعیت‌های تاریخی، زمانی، مکانی و گفتمانی این تلویح را بررسی نمود. واکاوی این عناصر به رمزگشایی‌های فرهنگی، فلسفی، مذهبی، تاریخی، سیاسی این تلویح می‌پردازد.

در این راستا، تلاش می‌شود تا نقش این واژه در شکل‌دهی به گفتمان داستان‌ها و تأثیر آن بر تفسیر مخاطبان از شخصیت‌ها و رویدادها مورد تحلیل قرار گیرد. بدین منظور، ابتدا به معرفی نظریه تلویح گفتاری گرایس پرداخته و سپس نمونه‌هایی از «بدنشان» در شاهنامه ارائه و تحلیل می‌شود تا ابعاد مختلف معنایی و گفتمانی آن روشن گردد.

این پژوهش به دو پرسش اصلی پاسخ می‌دهد:

۱- شاخصه‌های زمان، مکان، (بافت) و گفتمان چگونه زمینه ایجاد تلویح بدنشان را فراهم آورده‌اند؟

۲- تلویح «بدنشان» چگونه تأثیر اصول «گرایس» را توجیه می‌کند؟

## ۲- پیشینه پژوهش

پیشینه این جستار بر مصداق تلویح بدنشان تمرکز دارد. پژوهشگران بسیاری تلاش کرده‌اند تا مفاهیم و تلویحات پیچیده‌ای را که در شاهنامه فردوسی به کار رفته است؛ بررسی و تفسیر کنند. از جمله این مفاهیم، تلویح گفتاری بدنشان است که در ابیات متعددی از شاهنامه به کار رفته است. پژوهش‌های اولیه بیانگر این نکته است که در این تلویح به دو یا چند معنی اصلی بیشتر توجه و تمرکز دارند، اما بسیاری از این معانی قابل تعمیم برای همه ابیات نیستند. همچنین مطالعات بیشتر نشان داده‌است که معانی ضمنی «بدنشان» در شرایط و موقعیت‌های مختلف بروز می‌کنند و بستگی به زمان، مکان و گفتمان دارند. برای درک کامل این تلویح گفتاری و معانی ضمنی نیاز به بررسی دقیق‌تری از شرایط و موقعیت‌هایی است که در آن این تلویح به کار رفته است. رضازاده شفق (۱۳۲۰) فقط به دو معنی این مصداق به‌ویژه در بدنشان خواندن زال از سوی سام بسنده نموده است؛ بدظاهر، دارای علامت بد. در

شاهنامه، ابیات متعدد با بافت‌های مختلفی وجود دارد که بدنشان در آن به کار رفته است و نمی‌توان این دو معنی را برای کل ابیات تعمیم داد. مختاری (۱۳۶۹)، بدنشانی را در داستان زال از دید سام، بدیمی تلقی نموده و سرانجام این بدیمی را به «تبلور تضاد و وحدت» تحلیل و استنباط نموده است. شامیانی (۱۳۷۵)، با بیان سه نمونه از شاهدمثال «بدنشان» در شاهنامه بدون در نظر گرفتن تلویح و بافت، به معانی از قبیل: بدکار، دارای عیب، بدصفت، عاجز، درمانده، و به بدی شهرت یافته اشاره کرده است. تعدد معانی در سه شاهدمثال مختلف به این معنی است که این تلویح (بدنشان) در همه جا معنی یکسان ندارد و باید موقعیت‌های این مکالمه و همچنین مدلول‌های مختلف را در نظر گرفت. اتابکی (۱۳۷۹)، نیز در توضیح این تلویح به بدکار، بدصفت، زیون، عاجز و درمانده توجه کرده است. نکته مهمی که از نظر پژوهشگران مغفول مانده است؛ این است که این معانی را برای هر بیتی با شرایطی و اشخاصی یکسان در نظر گرفته‌اند. حال آنکه این بیت در موقعیت‌های مختلفی برای اشخاص متعددی به کار رفته است و معانی ضمنی متنوعی از زبان اشخاص در نظر داشته است. به عنوان مثال: توضیح «نوشین» شامل آن بیتی که سام، زال را بدنشان خوانده است؛ نمی‌شود. زال کودکی بیش نیست، چگونه ممکن است به بدی شهرت داشته باشد. بنابراین برای توضیح این تلویح (بدنشانی) باید به یکایک ابیاتی که بدنشان در آن کار رفته است، توجه نمود و بافت موقعیتی آن مکالمه را در نظر گرفت. نوشین (۱۳۸۶) در تشریح «بدنشان» با یک شاهدمثال، «یکی بر خروشید کای بدنشان بدان گیتیش جای ده در بهشت»، نیز به این عبارت بسنده نموده است: به بدی شهرت یافته، بدنام و نشان. شهرزاد بهمنی و همکاران (۱۳۹۶)، در مقاله «کارکرد هنری کنایه در شاهنامه فردوسی»، بر خلق ترکیبات کنایی بدیع از سوی ذهن نویسنده تأکید نموده‌اند. همچنین «تحلیل و بررسی کنایه در شاهنامه فردوسی» از دکتر علی محمد پشدار و همکاران (۱۳۹۸)، کنایه و ابعاد هنری و بلاغی تعابیر شاهنامه را با توجه به نظریه «ترک تصریح» بررسی نموده‌اند. کزازی (۱۳۹۹)، در توضیح ابیاتی که این تلویح به کار رفته است؛ اشاراتی مختصر به این تلویح داشته و در بیشتر موارد، اشتراک معنایی این تلویح را مورد توجه قرار داده است. این پژوهش، بافت‌های مختلف تلویح گفتاری «بدنشان» را در استنباط مدلول‌های ضمنی در نظر داشته و سعی نموده است در علل ایجاد این تلویح بر اصول چهارگانه گرایس تمرکز داشته باشد.

### ۳- مبانی نظری

#### ۳-۱- اصول چهارگانه گرایس

«مدلی که کنش کلامی از زبان ارائه می‌کند، نگرشی در باب کاربرد و معنای زبان در بافت ارائه می‌کند و رفتار زبانی را در شرایط اجتماعی و نهادی‌ای که از آن‌ها سربرآورده است؛ قرار می‌دهد. تلویح گفتاری در بطن کنش کلامی به وجود آمد. "سرل" (Searle) و "پل گرایس" (Paul Grice) این نظریه را بسط داده‌اند و پل گرایس آن را تلویحات گفتاری

نامیده است» (مکاریک، ۱۳۸۵: ۲۳۶). پل گرایس «در مقاله تأثیرگذار منطق و گفت‌وگو (۱۹۷۵) به بررسی موضوع بیان غیرمستقیم در زبان روزمره می‌پردازد. او در اندیشه آن بود که به روشن‌گری در باب معناهای تلویحی یا غیر مستقیمی بپردازد که در گفت و گو ظاهر می‌شوند» (همان: ۲۳۹). به عبارتی پرداختن به دال و مدلول‌های ضمنی که در برخی از شرایط به صورت تلویحی، تولید می‌شوند. «تولید جملات تلویحی، درک و برداشت مخاطب از مقصود اصلی گوینده و یا مخاطبین متعدد، مبتنی بر تفکر "گرایس" بر «گفتن (saying) و معناداری (meaning) است. هدف "گرایس" از مطالعاتش کشف سازوکاری بود که در ورای این فرایند قرار دارد» (صیادی‌نژاد، ۱۳۹۸: ۳۶). شرایطی در هنگام مکالمه پیش می‌آید که نتیجه آن تولید جملات تلویحی است. یعنی گفتارهایی تولید می‌شوند و برداشت‌ها می‌تواند متعدد باشد. "گرایس" چهار اصل (کمیت، کیفیت، ارتباط و شیوه بیان) را برای مکالمه‌ای مؤثر ارائه می‌دهد.

۱-۱-۳-کمیت:

«در اصل کمیت (Quantity)، اطلاعات لازم داده می‌شود» (صراحی، ۱۳۹۶: ۴۰). اختصارگویی و ایجاز به گونه‌ای که در مکالمه اختلال ایجاد نکند، پسندیده و به عبارتی همان «کم‌گفتن و گزیده‌گفتن» است. پرگویی و اطناپ ملالت‌آور است و مکالمه را از هدف اصلی دور می‌کند.

۱-۲-۳-کیفیت:

باورداشتن به حقیقت دیدگاه در مکالمه مربوط به اصل کیفیت است. «در اصل کیفیت (Quality)، راست‌گویی مهم است. اگر به راستی مطلبی یقین نداریم و بیان کنیم، تلویح بوجود می‌آید» (همان).

۱-۳-۳-ارتباط (موضوعیت):

در هنگام مکالمه باید هرآن چیزی را که مرتبط با موضوع مکالمه هست، مطرح نمود. «در اصل موضوعیت (Relation) یا ارتباط، نباید سخنان بی‌ربط مطرح شود [زیرا] مکالمه را مخدوش می‌کند» (همان).

۱-۴-۳-شیوه بیان:

«واضح و شفاف بودن در مکالمه، یعنی باید منظم و بدون ابهام صحبت کرد» (کارن و همکار، ۲۰۰۱: ۱۰۵۰) «اصل شیوه بیان (Manner) تحت چهار اصل قرار می‌گیرد «از ابهام و چندپهلویی پرهیز شود، گفتار، خلاصه، به ترتیب و منظم باشد» (صراحی، ۱۳۹۶: ۴۰).

گرایس معتقد است؛ اگر عامدانه و یا ناآگاهانه این اصول نادیده گرفته شود، تلویح پدید می‌آید. گرایس به وجود انواع دیگری از اصول (زیبایی‌شناختی، اجتماعی یا اخلاقی) اشاره می‌کند که می‌توانند معانی ضمنی ایجاد کنند. اصول مکالمه‌ای و معانی ضمنی مکالمه‌ای با اهدافی که مکالمه به خدمت آن‌ها درآمده، مرتبط هست. «رعایت و عدم رعایت

اصول اخلاقی، اجتماعی، زیبایی شناختی مکالمه‌ها به طور عمده برای رسیدن به اهداف مشخصی است. این اهداف شامل تبادل اطلاعات، تأثیرگذاری بر اقدامات دیگران، یا حتی برقراری روابط اجتماعی است. این اصول برای این طراحی شده‌اند که مکالمات به نحو بهتری به اهدافشان برسند» (گرایس، ۱۹۷۵: ۴۱-۵۸).

### ۲-۳- انواع تلویح گفتاری

تلویحات قراردادی و خاص، دو نوع از مفهوم ضمنی یا تلویح هستند و به نحوی به تفسیر معنای غیرمستقیم در گفتگوها کمک می‌کنند. این مفاهیم به ویژه در نظریه‌های زبان‌شناسی "گرایس" و اصول مکالمه‌ای او بررسی می‌شوند. «اصل همکاری و قواعد این تلویحات، مکالمه را هدایت می‌کنند و به گویندگان این امکان را می‌دهند که معنایی فراتر از محتوای لفظی گفته‌های خود را منتقل کنند» (گرایس، ۱۹۷۵: ۴۵).

#### ۱-۲-۳- تلویح قراردادی، (Conventional Implicature)

«تلویح قراردادی مستقل از زمینه مکالمه است و معنای اضافی ندارد» (لویسون، ۱۹۸۳: ۱۳۰). درک و دریافت معنای ضمنی تلویحات، مانند کنایه در بلاغت است که وسائط آن معیار مهمی برای دریافت معنی ضمنی آن است و ملاکی است برای تقسیم بندی آن. بعضی نیاز به وسائط زیادی برای درک معنی ضمنی ندارند و بعضی بالعکس. در تلویحات قراردادی نیز چنین است، این تلویحات مبتنی بر زبان و عرف جامعه است و بخشی از معنای یک واژه یا عبارت هستند و نیازی به استدلال و تفسیر ندارند.

#### ۲-۲-۳- تلویحات مکالمه‌ای خاص (Particularized Implicature)

تلویحات خاص به معنایی اشاره دارد که وابسته به موقعیت خاص یا زمینه مکالمه است. در این نوع تلویح، معنای غیرمستقیم از زمینه آگاهی‌های مشترک بین گوینده و شنونده و اصول مکالمه‌ای استنتاج می‌شود. «تلویح خاص به زمینه گفتار و دانش مشترک بین گفت‌وگوکنندگان وابسته است و این امکان را برای تفسیرهای بدیع فراهم می‌کند» (گرایس، ۱۹۷۵: ۴۹).

### ۳-۳- بافت

بافت (context) و به عبارتی دیگر زمینه، تأثیر بسیار زیادی در استنباط معنای ضمنی دارد. بافت‌ها تنوع زیادی دارند. «زمینه معنا را تعیین می‌کنند، زیرا زمینه دربرگیرنده قواعد زبان، وضعیت نویسنده و خواننده و هر آن چیزی است که بتوان ربطی برایش تصور کرد، زمینه حد و مرزی ندارد» (کالر، ۱۳۸۲: ۹۱). بنابراین زمینه‌های مختلف مذهبی، فلسفی، سیاسی، اجتماعی و غیره نقش مهمی در آشکارسازی لایه‌های ضمنی پاره‌گفتارهای تلویحی دارند.

## ۴- بحث و بررسی تحلیل یافته‌ها

### ۴-۱- تلویحات قراردادی

تلویح بدنشان در سبک خراسانی و شاعران آن سامان از تلویحاتی است که بیش از سایر دوره‌ها به کار رفته است. شاعران بزرگی از جمله، ناصر خسرو و فرخی و غیره نیز در آثار خویش از این تلویح قراردادی بسیار استفاده نموده‌اند. فرخی این چنین، واژه را در شعرش استخدام نموده است:

بد که گوید زو مگر بدنیتی بدخصال و بدفعال و بدنشان

(فرخی سیستانی، ۱۳۳۵: ۲۶۲)

در بیت فرخی در کنار بدخصالی، بدفعالی، تلویح بدنشان به کار رفته است، در این بیت، بدون در نظر گرفتن بافت متن هم می‌توان به معانی که در کتابهای لغت به کار رفته است، اشاره نمود و یک یا دو معنی مشخصی را در نظر گرفت. بدنشان، در این بیت در محیط مکالمه نیست و تلویح قراردادی است، اما همین تلویح اگر در مکالمه به کار رود باید در فضای متن مورد توجه قرار بگیرد و نیازمند بررسی بیشتری برای دریافت معانی ضمنی است. به عنوان مثال در بیت ناصر خسرو نیز این تلویح در گفت‌وگو با ناصبی چنین به کار برده شده است:

شیعت مارندری ای بدنشان شاید اگر دشمن دختندری

(قبادیانی، ۱۳۵۷: ۵۵)

فهم بدنشان در بیت فوق مستلزم آشنایی با بافت فرهنگی، دینی، سیاسی و تاریخی روزگار شاعر است. همچنین گفتمان حاکم بر این دوره نیز بسیار حائز اهمیت است.

هر که ریزد سیم و زر جوید ثواب بدنشان و بیهش و شوم اختر است

(همان: ۳۴)

بدنشان در بیت فوق نیز در قالب مکالمه نیست و استنباط معنی و مفهوم آن بسیار سریع و آسان است. در کنار بدنشانی به بی‌خردی و شوم اختری اشاره شده است. بدنشان به بدکرداری تعبیر شده است. در شاهنامه نیز «بدنشان» از تلویحاتی است که بسامد دارد و به دو صورت به کار رفته است؛ گاهی راوی اصلی برای توصیف بعضی از اشخاص این تلویح را به آنان نسبت داده است و مکالمه‌ای صورت نگرفته است و فهم معنای ضمنی آن نیاز به بستر خاصی ندارد، مانند نسبت این تلویح به گرسیوز که هرگاه از سوی راوی نام او برده شده است؛ به این صفت متصف گشته است و معنای مشخصی از جمله بدکردار دارد.

همی بود کرسیوز بدنشان به بیهودگی یار مردم کشان

(فردوسی، ۱۳۶۹، ۲، ۳۵۱)

بجایی که کرسیوز بدنشان گروی بنفرین مردمکشان  
(فردوسی، ۱۳۷۳، ۴: ۳۰۴)

بدنشان در اینجا به دلیل اینکه در بستر مکالمه اتفاق نیفتاده است؛ با مدلول پیش‌فرض و قراردادی به معنی عملکرد بد او است که باعث کشتن سیاوش گردید. در توصیف «گراز» به خاطر خیالتی که مرتکب شده بود و عملکرد ناشایست او فردوسی او را بدنشان می‌خواند، «گراز» در شاهنامه فردوسی از سپهبدان دوره خسرو پرویز است که به فکر غصب تاج و تخت است و به همین منظور با دولت همسایه (روم) پنهانی برای رسیدن به پادشاهی از در دوستی درمی‌آید و به دامن کشور بیگانه پناه می‌برد و اعمالی ناشایست در داخل کشور از او سر می‌زند. راوی به همین دلیل او را بدنشان خوانده است، یعنی خائن و بدکردار که این تلویح نیز قراردادی است.

ز پرویز ترسان بد آن بدنشان ز درگاه او هم ز گردنکشان  
(همان، ۸: ۳۰۰)

در ماجرای کشتن بهرام چوبینه، هنگامی که قلون به درگاه بهرام می‌رسد؛ نگهبان درگاه بهرام او را چنین وصف نموده است:

چنین گفت کامد یکی بدنشان فرستاده‌یی پوستینی کشان  
(همان: ۲۰۰)

در این موقعیت، قلون مرتکب هیچ خطایی نشده است و فقط از روی ظاهرش قضاوت شده است؛ فردی که زشت و زبون است و چهره ناخوشایندی دارد. «قلون پیری زشت‌روی و پوستین‌پوش در چین که خوردی جز نان جو و ارزن نداشت. خرد برزین نیرنگ‌ساز، قلون را با فریب و نوید به کشتن سپاه‌سالار ایران واداشت» (جیحونی، ۱۳۸۱: ۳۱۰). در خوان چهارم، رستم هنگامی که رود را در آغوش می‌گیرد؛ در حدیث نفسی خودش را بدنشان خوانده است، «که آواره بدنشان رستم است» (فردوسی، ۱۳۶۹، ۲۵: ۳۰)، رستم از این بدنشانی بداقبالی را در نظر دارد. بنابراین زمینه مکالمه است که امکان تفسیرهای دقیق‌تر تلویح را فراهم می‌کند. به همین منظور تمرکز پژوهش بر یافته‌هایی است که تلویحات خاص در آن به کار رفته باشد.

#### ۴-۲-۲- تلویحات گفتاری خاص

تلویحات گفتاری خاص باید در بافت‌های زمانی، مکانی و گفتمان‌های فرهنگی، فلسفی، سیاسی، تاریخی و اجتماعی بررسی شود؛ تا دلیل به کارگیری و معناهای ضمنی آن روشن شود. در شاهنامه قسمتی از یافته‌های «بدنشان»، در بستر مکالمه به صورت خاص بازتولید شده است؛ که در این بخش به آنان پرداخته خواهد شد.

#### ۴-۲-۱- یافته یک: داستان زال و سام



سام در آغاز پادشاهی منوچهر بعد از مدت مدیدی صاحب فرزندی با هیأتی شگفت می‌شود. به دلیل شمایل نامتعارف؛ چهره او را از پدر، پهلوانی صاحب نام و نشان پنهان نگاه دارند. خدمتگزاری بی‌پروا او را به سام نشان می‌دهد. سام با دیدن فرزند به درگاه پروردگار ناله سر می‌دهد:

ازین بچه چون بچه اهرمن سیه پیکر و موی سر چون سمن  
 چو آیند و پرسند گردنکشان چه گویم ازین بچه بدنشان  
 چه گویم که این بچه دیو چیست پلنگ دو رنگست گر بربريست  
 ازین ننگ بگذارم ایران زمین نخوانم برین بوم و بر آفرین  
 (فردوسی، ۱۳۶۶، د ۱: ۱۶۶)

در شاهنامه، چهره‌های خاص و متفاوتی مانند ضحاک وجود دارد که به اعتراف خود شاهنامه چهره‌ای همچون اژدهاست. مردم بعد از غرور جمشید با علم به این موضوع که او پیکری شبیه اژدها دارد، به دنبال این چهره متفاوت رفته و او را به شاهی برگزیده‌اند و صفت بدنشان به آن اطلاق نشده است، اما پهلوانی مانند سام در گفت‌وگو با پروردگار، زال را «بدنشان» می‌خواند. واکنش او بر اساس تابلوی وجدان (برای آگاهی بیشتر، رک فروید، ۱۳۹۰: ۲۲) شکل می‌گیرد، اگر من گناهی کرده و کیش اهرمنی آورده‌ام، مرا ببخشای و از مصیبتی موحش دور کن. استنباط موقعیت مفروض در این تلویح گفتاری کمک شایانی به درک معنی ضمنی می‌کند. سام در ایران باستان که «هرگونه نقص و علتی نیز نشانه‌ای است که اهریمن به آدمیان داده است» (مختاری، ۱۳۶۹: ۷۰)، بدون هیچ پیشینه ذهنی با چنین کودکی روبه‌رو می‌شود. واکنش او بیم مجازات از پروردگار است و معتقد است جزای گزینش اهریمنی در فرزندش متبلور گشته و زال را موجب خسران خاندانش می‌بیند. فردوسی نیز به نامتعارف و نامناسب بودن این گفت‌وگو اشاره نموده و این گفتار را پیکار با خداوند خوانده است.

سوی آسمان سربرآورد راست ابا کردگار او به پیگار خاست  
 (همان: ۱۶۵)

دلیل این تلویح در چنین موقعیتی، اعتقادات مذهبی سام (اقرار به کیش اهرمنی)، نامأنوس بودن با آفرینش‌های غریب و بیگانه بودن با فلسفه آفرینش به شیوه زمان خویش است. دو رنگی و سیاه و سپیدی کودک را به اهرمن، دیو، پلنگ و حتی بربری تشبیه می‌کند و بدنشانی کودک را به آینده گره می‌زند. در همان جامعه، منوچهر وقتی زال را می‌بیند به فرّ کیانی زال اشاره می‌کند:

که فرّ کیان دارد و چنگ شیر دل هوشمندان و آهنگ شیر  
(همان: ۱۷۵)

منوچهر با نگرش اساطیری، موی سپید او را نماد خرد در نظر می‌گیرد. سهروردی نیز در فرّ و خرد زال باور دارد، «نفس ناطقه خورشید، شریف‌ترین نفوس ناطقه است که از طرق او «خرّه» یا «فرّ» که فروغ نورالانوار است به نفوس انسانی فایض می‌شود و چنین انسانی در علم و حکمت و قدرت به نهایت می‌رسد» (پورنامداریان، ۱۳۹۰: ۲۶۶). بنابراین گفتمان‌های متفاوت مذهبی (سام)، اساطیری (منوچهر) و فلسفی (سهروردی) موجب اطلاق صفت می‌شود. بدنشانی در این داستان به چهره دورنگ (سیاه-سپید) زال منتسب گشته است. سام دو صور مثالی سیاه و سپید را بدنشانی زال دانسته است، زیرا «رنگ‌ها نمونه‌ای از صور مثالی هستند و بازتاب نمادین امیدها، ترس‌ها و انگیزه‌های یک قوم بشمار می‌آیند. سیاه: ظلمت، ناشناخته‌ها، مرگ، دانش ازلی، ناخودآگاه شر و سفید: چندگانگی شدید که در مفاهیم منفی خود، مرگ، وحشت، نیروی مافوق طبیعت و حقیقت کورکننده اسرار جهانی مرموز است» (گورین، ۱۳۷۷: ۱۷۲-۱۷۵). نویسنده *عجائب المخلوقات* نیز در توصیف زال تأکیدش بر رنگ سیاه و سفید او است «زن سام آبستن شد، پسری چون قیر و موی سپید چون شیر. سام سپید بود و مادرش سپید، از وی ننگ می‌داشتند و گفت: من سپیدم و مادرش سپید، فرزند چرا سیاه است، این مگر از نسل دیو باشد» (طوسی، ۱۳۸۲: ۴۱۸). ثعالبی نیز فقط به رنگ سپید او اشاره کرده است، «سام، صاحب فرزندی شد که موی سر و ابروان و مژگانش سفید بود. او را ناخوش آمد و روی از او درهم کشید» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۵۱). این تلویح پیامدهای زیادی بر توسعه داستان گذاشته است. راندن کودک بدنشان، حضور سیمرغ تا پایان ماجراهای پهلوانی و کشتن اسفندیار از تبعات مهم و تأثیرگذار آن است.

اصل کمیت، در تحلیل و ایجاد این تلویح مشخص می‌کند که سام در گفت‌وگو با خداوند در توصیف فرزندش، اطلاعات اضافی، نامناسب و غیرضروری بیان می‌کند. او بیش از حد به توصیف ظاهر کودک می‌پردازد و احساسات و ترس‌های شخصی خود را بیان می‌کند که فراتر از نیاز به اشتراک‌گذاری اطلاعات است. سام مکالمه را طولانی و غیرمتمرکز می‌کند و به شیوه اطناب اصل کمیت را نقض می‌کند. «پوتس در مورد نقض کمیت می‌گوید: در مکالمه با دیگران تنها اطلاعات مفیدی که لازم است را به اشتراک بگذارید» (صیادی‌نژاد، ۱۳۹۸: ۴۱). سام با نقض اصل کیفیت از روی ترس و ناآگاهی، زال را به گونه‌ای اغراق‌آمیز و نادرست، بدنشان و اهریمنی توصیف می‌کند. این توصیف‌ها بر اساس باورهای خرافی و ترس‌های بی‌پایه است. همچنین با نقض اصل ارتباط، به توصیف‌های مربوط به ظواهر فرزندش و ترس‌های شخصی خود به موضوع اصلی یعنی درخواست کمک از خداوند برای مواجهه با وضعیت پیش‌آمده، ارتباط مستقیمی ندارد. اصل شیوه بیان که باید اطلاعات به وضوح و بدون ابهام ارائه شود، نقض می‌شود. بدنشان، مبهم و مبالغه‌آمیز است و باعث می‌شود، درک مخاطب از وضعیت بدنشانی زال پیچیده و گمراه‌کننده باشد. گفتمان این مکالمه در بستر فرهنگی، دینی و اجتماعی خاصی رخ می‌دهد که در آن نقایص جسمانی به عنوان

نشانه‌هایی اهریمنی تلقی می‌شوند. واکنش سام نشان دهنده تضاد بین باورهای فرهنگی و دینی با واقعیت‌های طبیعی است. بدنشانی در این بافت، بدیمنی، بدشگونی بدچهره‌ای، نشان و نمود گناه والدین، وجودی اهریمنی را نمایان می‌کند.

#### ۴-۲-۲- یافته دو: نبرد رستم و جویان:

در هنگامه نبرد کاووس با شاه مازندران، نبرد "رستم" و "جویان" اتفاق می‌افتد. «جویان، پهلوانی از دیوان مازندران است که به آوردگاه آمد و از ایرانیان مبارز خواست، هیچ‌یک از پهلوانان ایران حاضر به نبرد شد، رستم به نبرد با او خاست و نیزه در تن او فرو برد» (جیحونی، ۱۳۸۰: ۱۳۶). رستم در هنگامه نبرد و رجزخوانی، او را بدنشان می‌خواند:

به جویان چنین گفت کای بدنشان  
بیفکنده نامت ز گردنکشان  
همی بر تو بر جای بخشایش است  
نه هنگام آورد و آرایش است  
بگرید ترا آنک زاینده بود  
فزاینده بود؟ ار گراینده بود  
(همان: ۵۶)

در این بیت، «بدنشان کنایه‌ای از بدکردار و از کسی که نام و نشانی نیک از خویش بر جای نمی‌نهد؛ در معنی درمانده و تیره‌روز به کار رفته است» (کزازی، ۱۳۹۹: ج ۲، ۴۶۸-۴۰۱). در این بافت، رستم با ایجاد موقعیت طنز با هم‌اورد خویش گفت‌وگو می‌کند و حریف را به سخره می‌گیرد. «گرایس در آثار خود انواع مختلفی از راهبردهای زبانی را برای تخطی و نقض اصول برمی‌شمارد؛ از جمله طنز، استعاره، تحقیر، مبالغه، ابهام و تیرگی معنایی عامدانه» (مقداری و همکار، ۱۳۹۶: ۱۹۷). رستم در قالب رجزخوانی که از عناصر مهم حماسه است، به کنایه او را تحقیر می‌کند «کنایه بلیغ‌تر از صراحت است. در هجو و تحقیر دیگران این بلاغت دوچندان می‌شود، زیرا ذهن شنونده تلاش می‌کند تا معنای کنایه را دریابد و در نتیجه تأثیر سخن نیشدار دوچندان می‌شود» (فلاح، ۱۳۸۵: ۱۲۳). ۸۷. بدنشانی "جویان" با تفاعل رستم به حقیقت پیوست. پیروزی رستم، پیروزی ایرانیان را به همراه داشت. در مکالمه رستم، طنز، منشأ نقض اصول همکاری گرایس است. این تلویح، همراه با طنزی که رستم به کار می‌برد، به عنوان یک ابزار زبانی به منظور تحقیر حریف و برتری خویش به کار می‌رود. رستم در توصیف او به جای ارائه اطلاعات مشخص درباره توانایی‌های حریف، به ارائه اطلاعات غیرضروری می‌پردازد. بنابراین اصل کمیت، از سوی رستم نقض شده است. در نقض اصل کیفیت، رستم، به طور اغراق‌آمیز و نادرست او را توصیف می‌کند. این توصیف با واقعیت توانایی‌های "جویان" به عنوان یک پهلوان قوی در تناقض است. پهلوان مقابل رستم اگر ضعیف باشد؛ پهلوانی او به چشم نمی‌آید. در نقض اصل موضوعیت (ارتباط)، رستم به جای ارائه اطلاعات مرتبط با نبرد و توانایی‌های حریف از بدنشان استفاده می‌کند

که صرفاً برای تحقیر و تمسخر او است. این اطلاعات مستقیماً به موضوع نبرد مربوط نمی‌شود و بیشتر به جنبه‌های شخصی "جویان" مرتبط است. در نقض اصل شیوه به جای توضیح و توصیف مشخص از حریف و میدان رزم، به بدنشان بسنده شده است. مخاطب با ابهام و کنایه به جای معنای دقیق این تلویح مواجه می‌شود و روشن نمی‌کند که دقیقاً چه چیزی باعث می‌شود که "جویان" بدنشان باشد. «بدنشان» با توجه به قرینه‌های کلامی و بافت و بستر داستان (میدان نبرد) به معنای، نماینده نامناسب پهلوانان مازندران است.

#### ۴-۲-۳- یافته سه: طوس، کیخسرو (کشته شدن فرود)

طوس، به همراه پهلوانان عازم نبرد است. کیخسرو سفارش می‌کند، از راه کلات که فرود (برادر ناتنی کیخسرو) و مادرش (جریره دختر پیران) ساکن آنجا هستند؛ نرود تا مبادا تنشی بین ایشان صورت بگیرد. گذر طوس از راه کلات کاملاً ناخواسته و اتفاقی است. برخوردی بین فرود و لشکر طوس رخ می‌دهد و فرود به دست بیژن کشته می‌شود. کیخسرو، طوس را به نافرمانی متهم می‌کند. جایگاه او را تنزل می‌دهد و او را بدنشان می‌خواند:

وزانپس بدو گفت کای بدنشان که کم باد نامت زگردن‌کشان،

نترسی همی از جهاندار پاک؟ ز گردان نیاید ترا شرم و باک؟

(فردوسی، ۱۳۷۱، د: ۳، ۷۹)

کیخسرو این گفتار تلویحی را با سؤالاتی مطرح می‌کند که غالباً «برای تأکید و تقریر خبر است» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۸۵). این تلویح در بافت خاصی (کشته شدن برادر) اتفاق افتاده است. «از نظر "یول" تلویح مکالمه‌ای خاص در بیشتر مواقع در بافت‌های بسیار ویژه‌ای صورت می‌گیرند که استنباط‌های موقعیتی مفروض‌اند. چنین استنباطهایی برای فهم معانی منتقل شده ضروری هستند» (روزبه، ۱۳۹۶: ۱۹۲). طوس سپهدار زرینه کفش است، جایگاهی ویژه دارد. کیخسرو تأکید می‌کند؛ حال که به فرمان او گوش نسپرده و برادرش کشته شده، پس بدنشان است. گرایش علاوه بر اصول چهارگانه، اصول فرعی دیگری در ایجاد تلویح نام برده است؛ اصول اجتماعی. این اصول شامل آداب و رسوم اجتماعی و فرهنگی در مکالمات می‌شود. برای مثال، رعایت ادب، احترام به دیگران، استفاده از عبارات محترمانه، یا توجه به نقش‌ها و جایگاه‌های اجتماعی (گرایس، ۱۹۷۵: ۴۵-۴۷)، کیخسرو نیز این اصل را در مورد پهلوان سالخورده نوذری نادیده گرفته است.

کیخسرو او را به خدانترسی متهم می‌کند و انسانی بی‌شرم و بی‌پروا می‌خواند. درحالی که فرزند و داماد طوس هم کشته شده‌اند و او از کیخسرو مغموم‌تر است. اصل کیفیت نقض شده است، اطلاعات کیخسرو درست و صادق نیست و دلیل رفتن طوس نیز بررسی نشده، سهم گودرزیان در این اتفاق نادیده گرفته شده و عامل اصلی مرگ "فرود" به فراموشی سپرده شده است. او به دلیل ناراحتی و خشم، بدنشان را برای توصیف استفاده می‌کند. کیخسرو در یک

گفتمان سیاسی، مشروعیت سلطنت و خاندان سلطنت را که همیشه در طبقه اول جامعه هستند، غیر مستقیم مطرح می‌کند. کیخسرو در این گفتمان فرهنگی، قدرت و وظیفه شاه و اطاعت پهلوان در ساختار قدرت سیاسی را به نمایش می‌گذارد. توصیف طوس پهلوان به عنوان بدنشان، بازتابی از احساسات لحظه‌ای او و بیان اطلاعات نادرست است و نه حقیقت کامل درباره اصل ماجرا و به همین دلیل اصل کیفیت نقض گردیده است. کیخسرو به جای تمرکز بر جزئیات نقض دستور و تأثیرات آن، شرم، ترس و باک نداشتن از یزدان را مطرح می‌کند که با موضوع نبرد و مرگ فرود از سوی بیژن مرتبط نیست. در نقض اصل شیوه بیان، استفاده از بدنشان به جای توضیح مشخص از دلایل ناراحتی و خشم خویش، باعث می‌شود که مخاطب با ابهام مواجه شود. بی‌پروایی از خدا و پادشاه، بدکرداری، بی‌تعهدی معناهای ضمنی بدنشان در این بافت است.

#### ۴-۲-۴- یافته چهار: جنگ دوازده رخ، مکالمه هومان با فریبرز

هومان ویسه، برادر پیران، یکی از پهلوانان تورانی است. در هنگامه جنگ «دوازده رخ» به دنبال هم‌اورد است و سعی دارد، فریبرز، پسر کی‌کاووس، را اغواء و به جنگ ترغیب کند و به همین منظور او را بدنشان می‌خواند:

|          |          |         |        |        |        |        |             |
|----------|----------|---------|--------|--------|--------|--------|-------------|
| یکی      | برخروشید | کای     | بدنشان | فرورده | گردن   | ز      | گردن‌کشان   |
| سواران   | و پیلان  | و زرینه | کفش    | ترا    | بود    | با     | کاوایی درفش |
| به ترکان | سپردی    | به روز  | نبرد   | یلانت  | بدیران |        | نخوانند مرد |
| چو سالار | باشی شوی | زیردست  | میان   | بندگی  | را     | ببایدت | بست         |

(فردوسی، ۱۳۷۳، ۴۵: ۳۳)

هومان در این مکالمه عامدانه به تحقیر فریبرز می‌پردازد. با کاهش اعتماد به نفس، تحقیر و تخریب شخصیت، قصد دارد؛ فریبرز را به واکنش تهاجمی وادارد. تلقین افکار خاص، ایجاد ابهام و سردرگمی و شک که دارای جنبه‌های روان‌شناختی قوی است شیوه هومان است. بدنشان، ابزار زبانی او برای تأثیرگذاری روان‌شناختی بر فریبرز است. تحقیر، فریب و تفرقه‌افکنی در مکالمه به تلویحات مکالمه‌ای منجر می‌شود. «از نظر گرایس، زمانی اصل همکاری گرایس نقض شده است که گوینده عامدانه معنای ضمنی گمراه‌کننده‌ای را القاء کند. نقض عامدانه راهکارها کاملاً با هدف فریب دادن شونده است» (مقداری و همکار، ۱۳۹۶: ۲۰۱). بنابراین بدنشان، یعنی تو نماینده و نشان شایسته‌ای از خاندان شاهی نیستی و نمود خاندان شاهی در تو متجلی نشده است. اگر با من به نبرد پردازای و جهت اجتماعی خویش را به دست خواهی آورد. «از نظر یول، تلویح یکی از ویژگیهای مهم کاربردشناسی است. در این صورت سخنگو قصد خاصی از معنای منتقل شده دارد و معنایی فراتر از معنای بیان شده مدنظر است» (روزبه و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۹۱). هومان با استفاده مکرر از اصطلاحات و عباراتی نظیر تو سالاری، تو سزاوار هستی و تو بدنشان هستی،

اطلاعات غیرضروری را به طور مکرر ارائه می‌دهد که بیشتر از حد نیاز است و نقض اصل کمیت را در پی دارد. در نقض اصل کیفیت، هومان با تحقیر عامدانه او، اطلاعات نادرست و گمراه‌کننده ارائه می‌دهد. با توجه به پاسخ‌های درخور و منطقی فریبرز مبنی بر دفاع از عملکرد مناسب نهاد حکومتی و پهلوانان باید گفت: اصل موضوعیت (ارتباط) یا همان نامربوط حرف زدن، از سوی هومان نقض شده است. هومان به جای تمرکز بر دلایل واقعی و منطقی برای نبرد، به تحقیر، تحریک و اهانت به فریبرز می‌پردازد. در نقض اصل شیوه بیان، بدنشان به صورت مبهم و با کنایه ارائه می‌شود که فهم دقیق نیت هومان را دشوار می‌کند.

#### ۵-۲-۴- یافته پنج: نبرد رستم و اسفندیار

گشتاسب به اسفندیار، فرزندش، وعده داده است که با اسیر نمودن رستم، تاج، پادشاهی را به او تقدیم خواهد کرد. در هنگام رویارویی رستم با اسفندیار خبر می‌رسد، دو پسر اسفندیار کشته شده‌اند، به همین دلیل، اسفندیار، رستم را بدنشان می‌خواند و بر این موضوع تأکید و آن را تکرار می‌کند. «از مظاهر نقض کمیت، تکرار است که به تأکید منجر می‌شود. تأکید در زبان‌شناسی دارای ساز و کار مشابهی با بلاغت سنتی است» (صیادی‌نژاد و همکار، ۱۳۹۸: ۴۱).

به رستم چنین گفت کای بدنشان چنین بود پیمان گردنکشان؟! (فردوسی، ۱۳۷۵، د ۵: ۳۸۵)

اسفندیار بار دیگر در دو بیت بعد:

تو ای بدنشان چاره‌ی خویش ساز که آمد زمانت به تنگی فراز (همان: ۳۸۶)

در توضیح این ابیات، به معانی «بدکردار، بدصفت و درمانده» (شعار و همکار، ۱۳۷۹: ۱۹۵)، اشاره شده است. اگر بدنشان به معنای اخص بدکردار باشد؛ فردوسی بی‌گمان از بدکنش استفاده می‌کند. چنانکه پشتون در مرگ اسفندیار چنین مویه سر داده است:

چه آمد برین تخمه از چشم بد که بر بدکنش بی گمان بد رسد (همان: ۴۱۴)

«جوینی» نیز در شرح رزم و اسفندیار «بدنشان را به بدی شهرت یافته، بدنام و نشان معنی نموده است» اسفندیار برای آن کشته‌ها خشمگین شد و به رستم چنین گفت: ای مرد پلید و بی‌نام و نشان» (جوینی، ۱۳۷۴: ۱۲۰). حال آنکه رستم از دیدگاه اسفندیار در حقیقت نه پلید و اهریمنی است و نه بی‌نام و نشان.

تأکید و تکرار این تلویح، نشان‌دهنده اهمیت موضوع برای اسفندیار و تلاش او برای متهم کردن رستم به بدعهدی رستم است. «پوتس (Potts) معتقد است در گفتار تلویحی نقض‌کننده اصلی باید از ابهام در مکالمه دوری کند و از گفتن سخنانی که در آن شک دارد پرهیز گردد» (صیادی‌نژاد، ۱۳۹۸: ۴۵). با توجه به نقض اصل کیفیت، با سوگند

رستم مشخص می‌شود که این اطلاعات، بایسته، دقیق و درست نیست. رستم سوگند می‌خورد که من چنین دستوری نداده‌ام و چنین جنگی از طرف من ستوده نیست. اسفندیار با متهم کردن رستم به بدنشانی، بدون ارائه شواهد کافی، اطلاعات نادرست و گمراه‌کننده ارائه می‌دهد. او سعی دارد رستم را بدعهد و بدکردار معرفی کند. «بنابر اصل کیفیت، گفته یا نوشته باید باورکردنی باشد. البته صفت باورکردنی نسبی و مقید به بافت است. با این حال در هر چارچوبی سخن بگوییم برخی چیزها ممکن است باورکردنی باشند» (صلح‌جو، ۱۳۷۷: ۲۴). پیامد بافت و موقعیتی که اسفندیار در آن قرار گرفته است، نقض اصل کیفیت را به همراه دارد. در مکالمه میان رستم و اسفندیار، اصل موضوعیت (ارتباط) نیز نقض شده است. اسفندیار به جای توجه به دلایل واقعی و منطقی برای نبرد و بدعهدی رستم، به تحقیر و اتهام‌زنی می‌پردازد که به موضوع اصلی نبرد مرتبط نیست. بدنشان، مبهم و با کنایه به کار می‌رود و مانع درک دقیق نیت اسفندیار می‌شود. این تلویح به طور مشخص توضیح نمی‌دهد که چرا اسفندیار این اصطلاح را به کار برده است و نقض اصل شیوه بیان در بافت مکالمه صورت گرفته است.

#### ۴-۲-۶- یافته شش: بهرام گور و شنگل

بهرام گور پادشاه ساسانی به صورتی ناشناس در نقش سفیر به هندوستان سفر می‌کند و قصد دارد، نامه‌ای مبنی بر رعایت حریم مرزهای ایران، به پادشاه هند، "شنگل" تقدیم کند. بهرام با اقتداری که از خویش به نمایش می‌گذارد، پس از مدتی دختر شنگل، "سپینود" را به همسری برمی‌گزیند؛ پادشاه از بهرام خواست در ازاء این پیوند، در هندوستان بماند. بهرام با سپینود از هندوستان می‌گریزند. پس از تعقیب و رسیدن "شنگل" به آنان، بهرام او را بدنشان می‌خواند:

|     |        |       |        |        |     |       |      |     |         |
|-----|--------|-------|--------|--------|-----|-------|------|-----|---------|
| بدو | گفت    | بهرام | کای    | بدنشان | چرا | تاختی | باره | چون | بی‌هشان |
| مرا | آزمودی | گه    | کارزار | همانم  | که  | با    | باده | و   | میگسار  |
| پر  | از خون | کنم   | دیده   | هندوان | که  | ماند  | یکی  | را  | روان    |

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۶: ۵۹۲)

در این مکالمه نیز برای نفوذ بدنشان و تأثیر این گفتار تلویحی در ذهن مخاطب، ایضاً بعد ابهام اتفاق افتاده است. بهرام گور در مکالمه با ارائه اطلاعات زیاد درباره قدرت خود و توانایی‌هایش باعث می‌شود که اطلاعاتی که مورد نیاز نیست؛ ارائه شود. این مبالغه و تکرار به منظور تأثیرگذاری بیشتر بر شنگل و ترساندن او از قدرت خویش است (نقض اصل کمیت). بر اساس نقض اصل کیفیت، بهرام با توصیف خود به عنوان کسی که می‌تواند هزاران هندو را شکست دهد و در حالت مستی نیز بسیار قوی است؛ اطلاعاتی اغراق‌آمیز ارائه می‌دهد. این اقدام، تلاش بهرام برای ایجاد یک تصویر بزرگتر از خود است تا شنگل را به خاطر بی‌اعتمادی و تعقیب او سرزنش کند. بهرام به جای پرداختن بر دلیل واقعی تعقیب شنگل و بحث منطقی درباره تعقیب و نقض اعتماد، به تحقیر و تهدید او می‌پردازد که به موضوع اصلی

مکالمه مرتبط نیست و باعث نقض اصل موضوعیت (ارتباط) می‌شود. بدنشان خواندن سنگل با کنایه، درک دقیق نیت او را دشوار می‌کند و توضیح نمی‌دهد که چرا سنگل به بی‌اعتمادی متهم شده است. این ابهام به تقویت تلویح گفتاری کمک می‌کند و منجر به نقض اصل شیوه بیان می‌شود. تلویح در بافتی صورت گرفته است که بهرام به دنبال نمایش قدرت و توانایی‌های خود و تحقیر سنگل است. بهرام در یک گفتار معارضی و تهدیدی با تلویح بدنشان، سنگل را مرعوب می‌کند تا برتری خود را به ثبوت برساند.

#### ۴-۲-۷- یافته هفت: بهرام چوبین و ساوه شاه

ساوه‌شاه از پادشاهان ترک‌تبار است و در زمان هرمز به یکی از دشمنان جدی ایران تبدیل می‌شود. سرانجام، بهرام چوبینه او را شکست می‌دهد و نابود می‌کند. در مکالمه بهرام با ساوه‌شاه او نیز بدنشان خوانده می‌شود:

چنین داد پاسخ که ای بدنشان  
جهاندار بی سود و بسیارگوی  
کسی را که آید زماش به سر  
میان بزرگان و گردنکشان  
نماندش نزد کسی آب روی  
ز مردی به گفتار جوید هنر  
(فردوسی، ۱۳۸۶، د: ۷۵: ۵۲۶)

در ابیات فوق بهرام پس از بدنشان خواندن ساوه‌شاه به بیان توضیحاتی در این مورد می‌پردازد. بدنشان به معنی صرف بدکردار نیست، ایضاح بعد از بدنشان به معنی ضمنی آن بیشتر اشاره می‌کند. بهرام چوبینه می‌گوید: تو یاوه‌گویی و این صفت، تو را در میان گردن‌کشان، بدنشان و انگشت‌نما کرده است. هجوم بهرام سبب می‌شود که ساوه‌شاه پیشنهاد بدهد، تاج و تختش به بهرام برسد و دخترش به همسری بهرام درآید. بهرام، پیشنهادهای او را به سخره می‌گیرد و او را به بدنشانی منتسب می‌کند. «بهرام از آن روی این زبازد را به کار می‌گیرد که مهربانی و گشاده‌دستی و نرم‌خویی این شاه با وی از آنجاست که می‌بیند، دست یافتن به تاج و تخت ایران ناشدنی است و [بهرام]، او را ریشخند می‌کند» (کزازی، ۱۳۹۷: ج ۸، ۷۵۲). بدنشان، در جریان دیپلماسی دو قوم نمی‌تواند مناسب باشد؛ همانطور که هرمزد، پژموده پسر ساوه را در هنگام شکایت از بهرام مورد تفقد قرار می‌دهد و می‌بخشد. بهرام به‌جای ارائه توضیح متناسب با ریشه دشمنی این دولت متخاصم در مورد شخصیت یا اعمال مخاطب سخن می‌گوید، با واژه بدنشان، هویت او را زیر سوال می‌برد. این عدول از اصل کمیت، باعث ایجاد تلویح شده است. اصل کیفیت، بیان می‌کند که گوینده باید حقیقت را بگوید و به چیزی که باور دارد، پایبند باشد. در اینجا، استفاده از بدنشان به‌طور تلویحی نشان می‌دهد که مخاطب فرومایه و بی‌ارزش است. این واژه ممکن است، حقیقتاً در مورد شخصیت مخاطب صدق نکند و یک توهین یا تحقیر عمدی باشد. این عدول از اصل کیفیت باعث می‌شود، شنونده به معنای ضمنی گفتار پی‌ببرد. بهرام به جای تمرکز بر موضوع اصلی که درخواست‌های ساوه است، به تحقیر و توهین او می‌پردازد که نامرتبط با موضوع اصلی مکالمه



است. وقتی گوینده از اصل موضوعیت عدول می‌کند و به جای پاسخ دقیق و مرتبط، از بدنشان استفاده می‌کند، به‌طور ضمنی پیام‌های دیگری نیز منتقل می‌شود. مطابق با اصل شیوه، گوینده باید روشن و بدون ابهام سخن بگوید. استفاده از بدنشان به‌عنوان توصیفی برای مخاطب ممکن است به‌طور صریح بیانگر همه‌ی افکار گوینده نباشد، بلکه نشان‌دهنده نگرش کلی است که تلویحاً منتقل می‌شود. تلویح بدنشان، درک دقیق نیت بهرام را مبهم می‌کند و اصل شیوه بیان چنین نقض می‌شود. معانی ضمنی که استنباط می‌شود، بی‌اعتباری اجتماعی و سیاسی، ناتوانی در رفتار و مردانگی و فقدان شایستگی و مشروعیت ساوه‌شاه را تداعی می‌کند.

#### ۴-۲-۸- یافته هشت: بهرام چوبین و خسرو

بهرام چوبین در آغاز سلطنت خسرو پرویز از مدعیان جدی پادشاهی است. آن‌ها در مکانی به مقابل هم می‌رسند. مکالماتی بین ایشان رد و بدل می‌شود که در کتاب‌های تاریخی از جمله طبری اشاره کرده‌اند. «بهرام بر ساحل رود نهروان ایستاده بود به پرویز گفت: ای روسپی‌زاده بدنشان که در چادر کردان بزرگ شده‌ای! سخنانی از اینگونه به زبان آورد» (طبری، ۱۳۶۲، ج ۲: ۷۴۱). فردوسی نیز این مکالمات تاریخی را این چنین منعکس نموده است:

وزان پس چنین گفت با سرکشان که این روسپی‌زاده‌ی بدنشان،  
ز سستی و کندی به مردی رسید توانگر شد و گرده‌گه بر کشید  
پدید آمدش خطّ بر گرد عاج فریدون یل گشت با گرز و تاج  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ۸۵: ۱۳)

در این مکالمه، روسپی‌زاده بدنشان موضعی است که نمی‌تواند، اساس اختلاف و جدال دو پهلوان و شاهزاده را در ارتباط با جانشینی آینده ایران توجیه کند. تلویح این مکالمه بر مبنای سیاست و روابط حاکمان و درباریان است. بهرام، اطلاعاتی ضروری و کافی ارائه نمی‌دهد، تمرکز بر تحقیر و ایجاد اثر منفی است؛ بنابراین اصل کمیت نقض می‌شود. «بنابر اصل اول، یعنی کمیت باید در گفتار و نوشتار اندازه نگه داریم. چنانچه پرگویی یا کم‌گویی کنیم، این اصل را نقض کرده‌ایم. سطح مخاطب در تعیین این امر مهم است» (صلح‌جو، ۱۳۷۷: ۱۵). سطح مخاطب در گفت‌وگوی بهرام به‌طور کلی نادیده گرفته شده است. مخاطب بهرام، فرزند هرمز است که قرار است به زودی با هر نژاد و پشینه قومی و تباری پادشاه ایران شود. بنابراین تلویح صورت گرفته، ناشی از عدم توجه به سطح مخاطب، ایجاد شده است.

بهرام به آنچه که می‌گوید اطمینان ندارد، سخنان راست بر زبان نمی‌آورد، اطلاعات دقیق و موثق نیست و خشم و نفرت وی سبب چنین رفتاری است که نقض اصل کیفیت را در پی دارد. سخنان بهرام در این جدال سیاسی بی‌ارتباط

است، این تلویح با موضوع مکالمه مرتبط نیست. درحقیقت به اختلاف سیاستمداران دربار ساسانی دامن زده می‌شود که نقض اصل موضوعیت (ارتباط) را آشکارتر می‌کند. تلویح در این مکالمه، واضح نیست و اصل شیوه بیان نقض می‌گردد. بدنشانی خسرو پرویز از نظر بهرام بدین معنی است که حضور خسرو برای جانشینی هرمزد تداعی حضور نامبارکی از نظر نژاد و خاندان است. عدم رعایت اصول اخلاقی در اصول فرعی گرایس که به «اخلاقیات و ارزش‌های اخلاقی در مکالمات مربوط می‌شود، مانند: حفظ حریم خصوصی دیگران، و رعایت انصاف (گرایس، ۱۹۷۵: ۴۵) در این مکالمه از سوی بهرام نقض گردیده است.

## نتیجه

در این پژوهش براساس پاسخ به دو سؤال پژوهش، تلویح بدنشان در بیش از شانزده یافته موردبررسی قرار گرفت. نیمی از یافته‌ها خارج از مکالمه، قرار داشت، که تلویح قراردادی نام گرفتند. مابقی در بستر مکالمه، در گروه تلویح خاص قرار گرفتند. تلویحات خاص به جز یک مورد همه در ساخت دستوری منادا و در پایان مصراع واقع شده بودند. پس از آن ایضاح بعد از ابهام اتفاق افتاده است که دلیلی بر وجود تعدد مدلول‌های ضمنی و استنباط مدلولی دقیق است. بافت و گفتمان در واکاوی این نوع تلویح بسیار تأثیرگذار بوده است. تخطی از اصول چهارگانه گرایس (کمیت، کیفیت، موضوعیت، شیوه بیان) در نوع خاص تثبیت شده و عاملی برای تولید تلویح بدنشان بوده است. این اصول در ایجاد، تحلیل، درک عمیق معنای ضمنی و کشف و آشکارسازی لایه‌های مذهبی، فلسفی، سیاسی، طبقاتی، فرهنگی و اجتماعی تأثیر بسیاری داشته است. در یافته اول: در دوران اساطیری، سام در یک گفتمان مذهبی - فلسفی با پروردگار، زال را بدنشان خوانده است. با تحلیل بافت و اصول گرایس، بدنشانی شامل مفاهیمی از جمله: بدشگونی و نامبارکی، نازیبایی، نشان اهریمنی و دیو، گناه والدین و تابوی مذهبی از معنای ضمنی آن است. یافته دوم: در میدان نبرد، رستم از تلویح برای تحقیر و تضعیف هم‌اوردش جویان استفاده می‌کند. این تلویح یکی از جنبه‌های گفتمانی قدرت است که نه تنها قدرت فیزیکی بلکه قدرت زبانی را به نمایش می‌گذارد. ضعف، ناکارآمدی، عدم شایستگی، بی‌ارزشی و ناتوانی حریف، مدول‌هایی است که از این مکالمه استنباط می‌شود. در یافته سوم: «بدنشان» در موقعیت قتل برادر کیخسرو و تنش بین طوس و کیخسرو در یک گفتمان سیاسی با تأکید بر مشروعیت سلطنت ایجاد می‌شود. لایه‌های اخلاق، وفاداری، تعهد و فرهنگ در این گفتمان خودنمایی می‌کند. پیمان‌شکن، بدکردار و بی‌پروایی از پروردگار، بی‌فرهنگی، معنای ضمنی آن است. در یافته چهارم: تلویح در مکالمه میان پهلوان و شاهزاده در بافت زمانی بسیار حساس و پرتنش ایجاد می‌شود. مکان جنگ دوازده‌رخ و سرنوشت جنگ بسیار مهم است. سرنوشت بسیاری از پهلوانان در این جنگ مشخص می‌شود. استفاده از این تلویح برای نابودی و تحقیر حریف بسیار اهمیت دارد. این تلویح در یک گفتمان طبقاتی، سیاسی، اجتماعی استفاده شده است. نماینده ناشایست، بدعت‌گذار، مفاهیم این تلویح هستند. یافته پنجم: تنش میان دو هم‌اورد بزرگ و برابر از نظر توان رزمی (رستم و اسفندیار) روی داده است.

این تلویح برای تحقیر، تضعیف و تحریک دشمن (رستم) در گفتمان: مذهبی، سیاسی، به صورت تکرار، تأکید می‌شود. بدعهدی، بی‌تعهدی و خیانت‌کاری از مفاهیم ضمنی این تلویح است. یافته‌ششم: در زمان ملاقات دو شاه بعد از گریختن بهرام با دختر شنگل هند اتفاق می‌افتد. در یک گفتمان اجتماعی بین دو شاه از دو جغرافیای مختلف صورت می‌گیرد. بدگمانی، بی‌اعتمادی، بی‌خردی، ترسویی، بددلی و ناتوانی از نظر قدرت، منطبق بر معانی این تلویح است. در یافته‌هفتم، تلویح در زمان رویارویی دو شخصیت مهم به کار رفته است. گفتمانی سیاسی بین بهرام چوبین و ساوه‌شاه. این تلویح مفاهیمی همچون بی‌ثباتی، یاه‌گویی و ترسویی را به همراه دارد. یافته‌هشتم، در پایان دوران ساسانی، در دو طرف رودخانه که عاملی برای مرزبندی دو گفتمان و بیان اختلافات عمیق دو سلسله است؛ صورت گرفته است. زمانی مناسب برای بیان افکار سیاسی و نقد عملکرد دو طرف در یک گفتمان کاملاً سیاسی - طبقاتی. تلویح بدنشان با معانی ضمنی بدکردار، بی‌اصل و نسب، بدنژاد بدگوهر همراه شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که تلویح گفتاری بدنشان در بافت‌های مختلف شاهنامه با تخطی از اصول گرایس برای انتقال معانی ضمنی متنوع و تأثیرگذاری عمیق بر مخاطب استفاده شده است. همچنین توسعه داستان‌ها و نقش‌آفرینی شخصیت‌ها مرهون این تلویح است.

## منابع

- اتابکی، پرویز (۱۳۷۹)، واژه‌نامه شاهنامه، چاپ اول، تهران: چاپ قیام.
- بهمنی، شهرزاد، حسینی، علیرضا، غفوری‌فر، محمد (۱۳۹۶)، «کارکرد هنری کنایه در شاهنامه فردوسی»، دومین همایش ملی بازشناسی مشاهیر و مفاخر خراسان در ادب.
- پشتدار، علی محمد، اسماعیل پناهی، عبدالحمید، گیتی فروز، علی محمد، یزدانی، حسین (۱۳۹۸)، «تحلیل و بررسی کنایه در شاهنامه فردوسی»، فصلنامه علمی کاوش‌نامه، ش ۴۲، صص ۷۱-۹۴.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۹۰)، عقل سرخ؛ شرح و تأویل داستان‌های رمزی، تهران: سخن.
- ثعالبی، محمدبن‌اسماعیل (۱۳۶۸)، تاریخ ثعالبی، ترجمه مجتبی مینوی، تهران: قطره.
- جوینی، عزیزالله (۱۳۷۴)، نبرد اندیشه‌ها در حماسه رستم و اسفندیار، تهران: دانشگاه تهران.
- جیحونی، مصطفی (۱۳۸۰)، حماسه آفرینان شاهنامه، اصفهان: فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- رضازاده شفق، صادق (۱۳۲۰)، فرهنگ شاهنامه، به کوشش مصطفی شهابی، تهران: انجمن آثار ملی.
- روزبه، سهیل، آقاگل زاده، فردوس، عامری، حیات (۱۳۹۶)، «کشف و توصیف انواع تلویح در فارسی محاوره‌ای با توجه به فرهنگ فارسی زبانان تهران»، فرهنگ و ادبیات عامه، ش ۱۸، صص ۱۸۳-۲۰۵.

- شامبیانی، داریوش (۱۳۷۵)، فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه، تهران: آران.
- شعار، جعفر، انوری، حسن (۱۳۷۹)، رزنامه رستم و اسفندیار، چ ۲۱، تهران: نشر قطره.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۳)، بیان و معانی، چ ۸، تهران: فردوس.
- صراحی، محمدامین، غیوری، زهرا (۱۳۹۶)، «نقش نقض اصول همکاری گرایس در ساخت کاریکلماتور»، پژوهشگاه علوم انسانی، ش ۲، صص ۳۵-۵۰.
- صلح جو، علی (۱۳۷۷)، گفتمان و ترجمه، تهران: مرکز.
- صیادی‌نژاد، روح الله، حسن‌شاهی، سعیده (۱۳۹۸)، «بررسی تلویح گفتار در نمایشنامه گنجشک گوژپشت» زبان و ادبیات عربی، ش ۲، صص ۲۵-۵۰.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۶۲)، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، چ ۲، تهران: اساطیر.
- طوسی، محمدبن محمود (۱۳۸۲)، عجایب المخلوقات، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران: علمی فرهنگی، (۱۳۸۲).
- فرخی سیستانی، ابوالحسن علی، (۱۳۳۵)، دیوان قصاید، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: از انتشارات شرکت نسبی حاج محمدحسن اقبال و شرکاء.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۶)، شاهنامه، تصحیح خالقی مطلق، د ۱، کالفرنیا، Biblio theca.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۹)، شاهنامه، تصحیح خالقی مطلق، د ۲، نیویورک، Biblio theca.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۷۱)، شاهنامه، تصحیح خالقی مطلق، د ۳، کالیفرنیا، نیویورک، بنیاد میراث ایران
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۳)، شاهنامه، تصحیح خالقی مطلق، د ۴، کالفرنیا، نیویورک، بنیاد میراث ایران
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۵)، شاهنامه، تصحیح خالقی مطلق، د ۵، کالیفرنیا، انتشارات مزدا با همکاری بنیاد میراث ایران..
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۴)، شاهنامه، تصحیح خالقی مطلق، د ۶، نیویورک، بنیاد میراث ایران
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه، تصحیح خالقی مطلق، د ۸، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- فلاح، غلامعلی (۱۳۸۵)، «رجزخوانی در شاهنامه»، مجله دانشکده ادبیات، ش ۵۴-۵۵، صص ۱۰۷-۱۳۰.
- فروید، زیگموند (۱۳۹۰)، توتم و تابو، ترجمه محمدعلی خنجی، تهران: طهوری.

قبادیانی، ناصر خسرو (۱۳۵۷)، دیوان اشعار، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، مونترال کانادا: انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی.

کالر، جاناتان (۱۳۸۲). نظریه ادبی، ترجمه فرزانه طاهری، تهران: مرکز.

کزازی، میرجلال الدین (۱۳۹۹)، نامه باستان، ج ۲، چ ۱۱، تهران: سمت.

کزازی، میرجلال الدین (۱۳۹۷)، نامه باستان، ج ۸، چ ۷، تهران: سمت.

گورین، ویلفرد. (۱۳۷۷)، راهنمای رویکردهای نقد ادبی، ترجمه زهرا میهن خواه، چ ۳، تهران: اطلاعات.

مختاری، محمد (۱۳۶۹)، اسطوره زال، تهران: آگه.

مکاریک، ایرناریما (۱۳۸۳)، دانش نامه نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه مهرا مہاجر، محمد نبوی، تهران: آگه.

مقداری، صدیقه سادات، ایزد دوست، زهرا (۱۳۹۶)، «تحلیل نسل جدیدی از لطیفه‌های رفاقتی موسوم به به آقا ما آقا

شما در چهارچوب اصول مکالمه‌ای گرایس»، *مطالعات زبانی و بلاغی*، ش ۱۵، صص ۱۹۱-۲۰۸.

نوشین، عبدالحسین، (۱۳۸۶)، واژه‌نامک، چ ۲، تهران: معین.

Cooren.f., Sanders (2002). *Implicatures: a schematic approach* *Journal of Pragmatics*, pp. 1045–1067, DOI: 10.1016/S0378-2166(02)00028-0

Grice, p.(1975). *Logic and Conversation*. [In: *Syntax and Semantics*, Vol. 3. New York: Academic Press .

Potts , C ,(2005). *The Logic of Convenal Implicatures*.

Levinson, S. C. (1983). *Pragmatics*. Cambridge: Cambridge University Press.